

• گوشه هايي از يادداشت هاي امير اسدالله علم (وزير دربار محمدرضا پهلوي) در کاخ سعدآباد

گردآوری: الهام نصرت نظامي

شنبه ۵۲/۶/۱۰

..... بعد به من فرمودند به خواهرم اشرف بگو من از این حرکات عوام فریبانه خوشم نمیاد . شما ثروت خودتان را وقف بر امور خیریه می کنید . در حدود چندین ده میلیون تومان آن وقت برای تعمیر کاخ خودتان از من می خواهید که به دولت بگویم چندین ده میلیون تومان به شما بدهد . که را می خواهید گول بزنید ، خدارا یا من را یا مردم را ؟ خدا و من را که نمی توانید گول بزنید . از مردم هم چیزی پنهان نمی ماند . این حرکات چیست ؟ به علاوه کاخ شما مال من است . چه طور جزو ثروت خودتان آن را وقف می کنید ؟ من حرفی ندارم ولی از این حرکات عوام فریبانه نفرت دارم ص ۱۲۷ ج ۳

چهارشنبه ۵۲/۶/۲۱

..... در مورد امور خانوادگی صحبت کردیم . فرمودند به اشرف خواهر من بگو شما باید تصمیم بگیرید یا واقعاً کار خیر بکنید و از تظاهر و دماغوژی بپرهیزید در این صورت من حاضرم با شما راه بروم و یا آن که اگر می خواهید از این کارها بکنید با من کاری نداشته باشید . آخر چه طور می خواهید استفاده های بی ربط بکنید و از دست دیگر اموال خود را وقف می کنید ؟ من سر در نمی آورم . مگر خواهرم شمس که زندگی عالی برای خود ترتیب داده و از محل فروش زمین های خود الان قصور عالی بنا می کند و بهترین زندگی را می کند کسی از او طلبکاری می کند ؟ اتفاقاً مردم این زندگی صاف و راست را بهتر دوست دارند . عرض کردم اطاعت می کنم با ایشان شخصاً صحبت خواهم کرد ص ۱۲۹ ج ۳

چهارشنبه ۵۲/۶/۱۴

صبح سفیر لهستان اعتبار نامه تقدیم کرد . مرد چاقی بود به زحمت از جلوی در سعد آباد تا سالن کاخ سفید در طبقه بالا رسیده بود . اتفاقاً شاهنشاه شش دقیقه زودتر به سالن تشریف آوردند و فوری او را خواستند . من عرض کردم اجازه فرمایید نفس تازه کند . ممکن است بمیرد با وصف این سه دقیقه زودتر احضار شد و اتفاقی هم نیفتاد ص ۱۳۳ ج ۳

پنجشنبه ۵۲/۶/۲۲

..... در مورد دیوار کاخ سعد آباد عرض کردم که بودجه آن را از دولت گرفته ایم حالا امر فرموده اید ساخته نشود . فرمودند آخر معنی ندارد پول دولت در منزل شخصی من خرج بشود . عرض کردم برای حفاظت جان شماست . فرمودند دیواری که شما می خواهید بکشید مثل تعیین حدود ثبتی است یا دیوار قلعه . برای حفاظت سیم و این چیزها لازم است نه چنین دیوار. به هر حال اجازه نمی دهم پول دولت در منزل من خرج شود . خدا عمرش بدهد . باری باز هم موضوع منتفی ماند ص ۱۴۲ ج ۳

چهارشنبه ۵۲/۷/۱۸

..... عرض کردم در خصوص تند راندن ماشین وسیله والاحضرت همایونی بود . عرض کردم به صورت وحشتناکی در این خیابان های سعد آباد تند می روند . فرمودند برو با ولیعهد صحبت کن که تو تعلق به کشور داری چرا این کار را می کنی ؟ عرض کردم با بچه سیزده ساله چه جور حرف بزنم ؟ با آن که ماشاء الله منطقی و خیلی با هوش است ولی بچه است و علاقه به سرعت دارد . فرمودند برو حرف بزن ! بچه منطقی است قبول می کند . ص ۱۸۳ ج ۳

سه شنبه ۵۲/۸/۱

ساعت ۱۱/۴۰ ملکه انگلیس وارد شد . قبل از ناهار یک ساعت مذاکره داشتیم . من را هم فرمودند در مذاکره باشم . مذاکرات مختلفی شد در مورد تسلیحات شوروی و موشک های سام و جنگ اعراب و اسرائیل و این که این دفعه اعراب خود جنگ کردند و حالا که اعراب قدری آبرو پیدا کردند شاید بهتر حاضر به مذاکره باشند . صحبت امنیت خلیج فارس و اقیانوس هند و مسافرت آینده شاهنشاه به استرالیا شد . راجع به عراق و گله ای که عرب ها از انگلیسی ها می کنند در صورتی که ما آن قدر به آنها کمک کرده ایم . راجع به همکاری های غرب و ایران و قیمت نفت و وضع عربستان سعودی و ثروت لا یتناهی آنها و امکان کشف منابع جدید نفت و گاز در کشور ما . امنیت اروپا و بستگی آن به گاز و نفت ما و لوله نفت و گاز ایران به اروپا چه از طریق چهار کشور ترکیه و بلغاری و رومانی و یوگسلاوی به ایتالیا و چه از طریق بنادر مدیترانه و بندر اسکندرون در ترکیه ، اسلحه ای که غرب به اسرائیل رساند و این که انگلیس ها لوازم یدکی را ندادند و از این جهت ملکه می گفت من پیش خودم خجل بودم . به هر حال ملکه کاملاً سر حال و وارد به همه مسائل بود . علیا حضرت شهبانو تشریف داشتند ولی کمتر در صحبت مداخله می فرمودند . ص ۲۱۶ و ۲۱۷ ج ۳

یکشنبه ۵۲/۸/۲۷

..... بعد رفتیم کاخ سفید سعد آباد را برای پذیرایی ملک حسین سرکشی کردم . برای استقبال از ملک حسین به فرودگاه رفتیم . سر ناهار شاهنشاه و ملک حسین و همراهان ملک و من بودیم . تمام صحبت از جنگ بود . آن چه مسلم است ملک حسین در جریان کار شروع جنگ نبوده و اسرائیلی ها هم غافلگیر شده اند . بعد از ظهر شاهنشاه با ملک حسین دویه دو سه ساعت صحبت فرمودند . شام مهمانی در کاخ نیاوران بود (ملک حسین در کاخ سفید سعد آباد است و ناهار هم همان جا صرف شد) . بعد از شام فیلم دیدیم . خوشبختانه باران هم آمد . ص ۲۴۴ و ۲۴۵ ج ۳

چهارشنبه ۵۲/۹/۱۴

..... کارهای جاری را عرض کردم منجمله این که در ساختمان کتابخانه علیا حضرت شهبانو در کاخ نیاوران علیا حضرت شهبانو هیچ کاری را به من از ابتدا رجوع نفرمودند نه نقشه نه برآورد مخارج نه تعیین مهندس مشاور نه معمار و هیچ و هیچ . همین قدر می دانم که نقشه دو میلیون تومان بود حالا می شود ۱۲ میلیون . به این هم کار ندارم حالا همه چیزش گیر کرده علیا حضرت شهبانو به من دیروز می فرمایند که این چه درباری است که این کار از پیش نمی رود ؟ باز هم شاهنشاه خندیدند . ص ۲۶۹ ج ۳

یکشنبه ۵۲/۹/۲۵

.... آخرین بررسی های مربوط به سفر شاهانه را عرض کردم . عرض کردم اجازه فرمایید قیمت تابلویی که از انگلیس به هفتاد هزار لیره خریدیم از دولت بگیریم . فرمودند در سعد آباد می گذارید ملک شخصی من است چه طور پولش را دولت بدهد؟ عرض کردم متعلق به دولت باشد . تابلوهای دیگری هم متعلق به دولت در سعد آباد گذاشته ایم . فرمودند پس جزء فهرست بیوتات بیاید مثل اثاثیه کاخ گلستان . عرض کردم اطاعت می شود . واقعاً شاه دقت عجیبی در این امور می فرمایند در این ضمن شیروانی کاخ جهان نما صدای عجیبی کرد . خوشبختانه نه شاهنشاه و نه من وحشت زیادی نکردیم ولی باعث تعجب شد . بعد صدای پای کبوترها را شنیدیم و فرقر آنها را فرمودند مگر سوراخ های شیروانی را نگرفته اید ؟ عرض کردم لابد سوراخ دیگری پیدا کرده اند ! شاهنشاه که قدری عصبانی شده بودند از این حرف من خنده اشان گرفت ص ۲۸۲ ج ۳

دوشنبه ۵۲/۶/۲۶

..... بعد از ظهر پمپیدو آمد (ژرژ پمپیدو از همکاران نزدیک ژنرال دوگل نخست وزیر فرانسه بود و در ۱۵ ژانویه ۱۹۶۹ به دنبال کناره گیری دوگل به ریاست جمهور انتخاب شد . پمپیدو از شرکت در جشن های شاهنشاهی خودداری کرد و از آن پس شاه میانه خوبی با او نداشت) پمپیدو را با هلیکوپتر به سعد آباد بردم . سرشام نطق ها رد و بدل شد و یک ساعت و نیم هم دو نفری صحبت داشتند . وقتی پمپیدو را برگرداندم خیلی راضی بود . به من گفت از وسعت اطلاعات و نظر شاهنشاه در حیرتم و خودم با معلومات کم خود در مقابل شاهنشاه شما خجل شدم . من احساس غرور کردم . ص ۱۴۵ ج ۳

جمعه ۵۲/۶/۲۳

..... قبل از آن که ناهار حاضر شود در رکاب شاهنشاه رفتیم کاخ شهوند که اخیراً میلیه بسیار عالی و نفیس برای آنجا وارد کردیم . فرموده بودند خودم خواهم آمد بگویم هر چیز را در کجا بگذارند . وقتی رفتیم و سه ربع ساعتی را هم تلف کردیم شاهنشاه متوجه شدند که کار ایشان نیست باید دکوراتور بیاید آن چه برای این کاخ لازم است بگذارد و آن چه لازم نیست در کاخ های دیگر ، اما باید هر چیز به تناسب سر جای خودش باشد . من در دلم فکر میکردم که واقعاً چه لزومی دارد شاهنشاه این کار را بکند ؟ ایشان شاهنشاه بزرگی هستند لزوماً نباید که دکوراسیون هم بدانند . ولی واقعاً شاه آن قدر باهوش و به علاوه با انصاف است که خود فوراً متوجه مسئله شدند. ص ۲۳۷ ج ۴

جمعه ۵۳/۷/۱۹

..... بعد صرفاً کارهای دربار را به عرض رساندم که امور رفاهی دربار چه قدر پیشرفت کرده به طوری که همه افراد ما خانه سازمانی دارند . بیمارستان دارند بیمه هستند حقوق خوبی دارند و حتی وقتی بازنشسته میشوند چون یک مرحمتی خاص هم شاهنشاه فرمودند ۵۰٪ به حقوق آنها افزوده می شود . شاهنشاه خیلی راضی شدند و احساس کردم کیف می کنند . فرمودند برای گارد شاهنشاهی هم با آن که تسهیلات دارند این تسهیلات را فراهم کن . عرض کردم اطاعت می کنم . بعد فرمودند می خواهم برای همه مردم ایران چنین وضعی فراهم کنم . عرض کردم حقوق باغبانها کم است با آن که اخیراً فرمودید کرایه خانه هم به آنها بدهیم باز هم به جایی نمی رسد فرمودند به تدریج اضافه کنید تا به همان ۱۲۰۰ تومان که گفته ایم برسد عرض کردم تا آن وقت خانه های آنها هم آماده می شود فرمودند چه بهتر خدا به شاه عمر بدهد برای رفاه این مردم واقعاً جان می دهد . ص ۲۵۷ ج ۴

جمعه ۵۳/۹/۸

ساعت ۱۲ به کاخ رفتم صدای تیر اندازی شنیدم جای تعجب شد معلوم شد والا حضرت همایونی تیر اندازی به کلاهما می کنند . من بسیار خوشحال شدم که بالاخره والا حضرت با تفنگ سرو کار پیدا کردند . رفتم حضور والا حضرت . ماشاءالله پسر مبادی آدابی است . به محض آن که چشم ایشان به من افتاد فرمودند با تفنگی که به من داده ای تیر اندازی میکنم (پارسال در عید تولد والا حضرت من یک تفنگ هلند شماره ۱۶ حضورشان تقدیم کردم) . ماشاءالله تیر اندازی بسیار بسیار اعلا بود . پنج کلاغ تمام روی هوا زده بودند . برای ایشان که کمتر تیر اندازی می فرمایند خیلی خیلی عالی است (تقریباً هیچ تیر اندازی نمی کنند) . من از استعداد این فرزند برومند ایران انتظار ها دارم . خدا انشاءالله مدد کند و ایران سعادت مند شود و راه شاهنشاه لا اقل پنجاه سال دیگر ادامه یابد و کشور ما به جایی که سزاوار ان است برسد . ص ۲۱۰ ج ۴

منابع:

علم، امیراسدالله، یادداشت‌های امیراسدالله علم، تهران، انتشارات معین، چاپ پنجم، جلد سوم، ۱۳۸۲.
علم، امیراسدالله، یادداشت‌های امیراسدالله علم، تهران، انتشارات معین، چاپ پنجم، جلد چهارم، ۱۳۸۲.